

بسم الله الرحمن الرحيم

شنبه ۱۹ آبان ماه ۱۴۰۳، نشست پنجم فقه سیاسی، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، مسئله چهاردهم، حقوق و تکالیف متقابل حاکمیت و مردم.

مقدمه

در جلسه گذشته، برخی مقدمات بیان شد. اول اینکه، هرچند اسلام در باب حقوق و تکالیف متقابل حاکمیت و مردم مؤسس نیست، اما نسبت به آن اهتمام ورزیده و رویکردی مثبت دارد. دوم اینکه، بر اساس توحید در تشریح و اصالت حاکمیت اراده الهی، حقوق و تکالیف نیازمند جعل هستند؛ یعنی همان طور که احکام را خداوند باید جعل کند، حقوق نیز باید از جانب خداوند وضع شوند و اعتبار آن‌ها به جعل الهی وابسته است. به همین دلیل، لازم است [برای اثبات یک حق و تکلیف] هم از نظر ثبوت و هم از نظر اثبات، دلیل وجود داشته باشد.

این مطلب که [حقوق و تکالیف] نیازمند جعل الهی هستند، باعث شده است برخی به نوعی اشعری‌گری در استنباط برسند؛ به این معنا که جعل [حقوق و تکالیف] به دست خداست و بدون جعل الهی، هیچ چیزی وجود ندارد. در نتیجه، عدالت را نیز به عنوان پسین دینی و به معنای آنچه شارع فرموده است معنا می‌کنند، نه به عنوان پیشین دینی. بنابراین، اگر در مسئله‌ای روایتی وجود نداشته باشد، [وجود حق و تکلیف را نمی‌پذیرند] یا اگر روایات برخلاف عدالت باشد، می‌گویند شما عدالت را اشتباه معنا کرده‌اید. به همین دلیل، عدل و کرامت انسان را نیز از طریق ادله تعریف می‌کنند، نه بدون آن.

برخی از ایشان حتی عدالت در تشریح را نمی‌پذیرند و عدالت را به تکوین معنا می‌کنند؛ زیرا در صورت پذیرش عدالت در تشریح، در مواردی مانند ارث زن و دیه او و ... نمی‌توان حرفی زد. بنابراین، باید دقت داشت که این گفته را که حقوق و تکالیف نیازمند جعل الهی هستند، نباید به افراط کشاند؛ یعنی در حالی که این مطلب را قبول داریم، می‌دانیم که برخی واقعیات را عقل درک می‌کند و با توجه به قاعده ملازمه، شرع نیز به آنها حکم می‌کند. لذا برخلاف اشاعره، عدالت و کرامت را تنها در حوزه دین و به عنوان پسین دینی معنا نمی‌کنیم، بلکه آن را به عنوان پیشین دینی در نظر می‌گیریم؛ یعنی حتی اگر دین و دستورات دینی وجود نداشته باشد، عقل انسان درک می‌کند که ظلم به دیگران قبیح است.

با توجه به آنچه بیان شد، لازم است از یک سو حاکمیت اراده الهی در برابر اومانیسیم و از سوی دیگر پذیرش حقوق طبیعی - هرچند فی الجمله - به طور همزمان مورد توجه و مدیریت قرار گیرد.

روایت اول

جناب کلینی در کافی بابی به نام «بَابُ مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّ الْإِمَامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقِّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْإِمَامِ» دارد، دو حدیث از آن را بررسی می‌کنیم.

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مَا حَقُّ الْإِمَامِ عَلَى النَّاسِ قَالَ حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَيُطِيعُوا قُلْتُ فَمَا حَقُّهُمْ عَلَيْهِمْ قَالَ يَفْقِسَمَ بَيْنَهُمْ بِالسُّوِيَّةِ وَيُعَدِّلَ فِي الرَّعِيَّةِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي النَّاسِ فَلَا يُبَالِي مَنْ أَخَذَ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا»^۱.

بررسی سندی

حسین بن محمد عامر معتبر است. معلى بن محمد بصرى مورد اختلاف است، هرچند جنبه وثاقت او تقویت شده است. محمد بن جمهور ضعیف است. حماد بن عثمان و ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دینار، از شناخته شدگان رجال و معتبر هستند. این روایت از لحاظ نقل شخص از شخص فاقد اعتبار است. اما مبنای مختار در سند احادیث بر اطمینان و وثوق است، به‌ویژه اگر روایات دیگری در مضمون آن نیز وجود داشته باشد. مفاد این روایت بسیار واضح است و با سایر ادله موافق است. در نتیجه، این روایت بر اساس نظر مختار قابل استناد است.

بررسی دلالی

ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) می‌پرسد که حق امام بر مردم چیست؟ قاعدتاً معنای امام در این روایت به امام معصوم اشاره ندارد، بلکه از لحاظ واژه‌شناسی، امام به معنای رهبر و زمامدار است، مگر آنکه قرینه‌ای وجود داشته باشد که مقصود، امام معصوم باشد. امام باقر (ع) در پاسخ فرمودند که حق امام بر مردم این است که از او اطاعت کنند، مگر آنکه فاسق باشد و به غیر امر خداوند فرمان دهد. ابو حمزه ثمالی می‌پرسد که حق مردم بر امام چیست؟ امام باقر (ع) فرمودند که اگر چیزی را می‌خواهد تقسیم

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۵.

کند، باید "بالسویه"^۲ تقسیم کند. اگر هم بحث تقسیم نیست و - مثلاً - بحث سیاست‌گذاری است، باید با عدالت سیاست‌گذاری کند.

عدالت و ظلم، یک حالت آشکار دارد و یک حالت مخفی. در اصول بیان شد که حذف متعلق، مفید عموم است؛ کلام امام (ع) در این باره شامل هر دو نوع مخفی و آشکار می‌شود؛ لذا اگر تسهیلاتی در نظر گرفته می‌شود یا اطلاعاتی - نظیر مسیرهای اتوبان‌سازی و ... - وجود دارد که بر اموال مردم تأثیرگذار است، حاکمیت موظف است آن را در دسترس همگان قرار دهد.

روایت دوم

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَوْ مُسْلِمٍ مَاتَ وَ تَرَكَ دَيْنًا لَمْ يَكُنْ فِي فِسَادٍ وَ لَا إِسْرَافٍ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْضِيَهُ فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ فَعَلَيْهِ إِثْمٌ ذَلِكَ إِنْ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ - إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ الْآيَةَ فَهُوَ مِنَ الْغَارِمِينَ وَ لَهُ سَهْمٌ عِنْدَ الْإِمَامِ فَإِنْ حَبَسَهُ فَأِثْمُهُ عَلَيْهِ.»^۳

بررسی سندی

عده من اصحابنا را جناب کلینی در جای خود توضیح داده است. احمد بن محمد بن عیسی اشعری، امامی و ثقه است. همچنین علی بن حکم انباری نیز ثقه است. ابان بن عثمان احمر هرچند خالی از بحث و گفت‌وگو نیست، اما توثیق می‌شود. صباح بن سیابه مجهول و مشکل این روایت است، اما با توجه به مبنای رجالی و ثوق الصدور، این روایت قابل استناد است.

^۲ مساوات به معنای برابری نیست، بلکه به این معناست که به هر کس آنچه حق اوست، داده شود؛ لذا مساوات غیر از مناصفه است. بله، اگر ملک دولت باشد، می‌تواند به مساوات تقسیم شود، ولی اگر ملک مردم باشد، مانند انفال، باید مناصفه باشد.

^۳ کافی، ج ۱، ص ۴۰۷.

بررسی دلالی

امام صادق(ع) فرمودند: رسول خدا(ص) فرمودند هر مؤمن و مسلمانی^۴ که بدهی داشته باشد و بدهی او در فساد و اسراف نبوده باشد، امام باید دین او را ادا کند و نباید بر سر او منت گذارد، چراکه او دارای سهم است. اگر امام کوتاهی کند، در روز قیامت به جای مدیون محاکمه می شود.

این مسئله زیرمجموعه مسئله کلان "ضمان بیت المال" قرار می گیرد. در نظام های حقوقی دنیا، اگر سیل یا زلزله بیاید، خسارات وارده به کسانی که آسیب دیده اند، توسط حاکمیت جبران می شود. اما این روایت، مسائل شخصی را نیز شامل می شود؛ مثلاً اگر کسی در زندگی به خاطر مریضی و... خسارت ببیند، امام(ع) می فرماید وظیفه حاکمیت است که آن را جبران کند.

در حدیثی نیز امیرالمومنین می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ؛ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فِتْيِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ.»^۵

^۴ چون این روایت در کلام رسول خدا(ص) آمده است، نمی توان مؤمن و مسلمان را به شیعه و غیر آن معنا کرد؛ قاعدتاً مراد از مؤمن، کسی است که واقعاً ایمان دارد و مراد از مسلمان، کسی است که در ظاهر ایمان آورده است.

^۵ نهج البلاغه، خطبه ۳۴.